

حتی بهترین حالت تمام زندگی‌های ممکن ترکیبی خواهد بود از لذت و درد. هرآنکه امروز زنده است از نسل انبوه آدم‌هایی است که اهل تولیدمثل بوده‌اند.

از کجا می‌فهمید که چه وقت باید دست از کار بکشید؟



نولتون در سال ۱۸۳۲، چارلز نولتون، پزشکی از منطقه اشفیلد ماساچوست، کتاب کوتاهی منتشر کرد با عنوانی بلند: میوه‌های فلسفه: همراه خصوصی جوان‌های متأهل، به قلم یک پزشک<sup>۱</sup>. نولتون یک «آزاداندیش» بود و، طبق استانداردهای منطقه پزشکی، برکشیرز، روح ماجراجوی غیرعادی‌ای محسوب می‌شد. در دوران تحصیلش در مؤسسه پزشکی نیوهمپشایر (الان اسمش دانشکده پزشکی دارتموث است)، فقیرتر از آن بود که پول کلاس تشریح را بپردازد، پس تصمیم گرفت جسدی را از قیدوبند قبرستان برهاند. به این ترتیب به جرم مرده‌دزدی دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد. در سال ۱۹۸۲، ایده‌هایش درباره ندانم‌گرایی<sup>۲</sup> را در قالب رساله‌ای به رشته تحریر درآورد و هزار نسخه از آن را با هزینه شخصی چاپ کرد. از آنجایی که کسی در ماساچوست غربی رساله‌اش را نخرید، رونوشت‌ها را با خودش به نیویورک برد و آنجا به جرم دست‌فروشی بدون مجوز بازداشت شد.

نولتون در کتاب میوه‌های فلسفه به موضوع رابطه جنسی یا رشد جمعیت می‌پردازد، دو مفهومی که در آن زمان تا حد زیادی مترادف هم به کار می‌رفتند. نولتون، همچون توماس مالتوس که در کتابش به کارهای او هم استناد کرده است، نگران خطرات زادوولد بود. او بر اساس نرخ تولد در قرن نوزدهم محاسبه کرد که تعداد ساکنین کره زمین در هر قرن سه مرتبه دو برابر خواهد شد. برخلاف مالتوس که چارلز مشکل را تنها در طاعون یا پرهیز از رابطه جنسی می‌دانست، نولتون معتقد بود که راه حل خوشایندتری هم برای این مسئله وجود دارد. راه حلش این بود که آنچه او نامش را گذاشته بود «غریز تولیدمثل» می‌تواند الزاماً به تولیدمثل منجر نشود. برای این منظور تنها کمی خلایق لازم بود. او می‌نویسد «خدای آسمان‌ها، همان‌طور که ظرفیت استفاده از آن لذت برتر را به ما داده است، استعداد لازم برای تدبیرکردن راه‌هایی را به ما بخشیده است تا بتوانیم از بدی‌هایی که ممکن است از این راه سر برآورد جلوگیری نماییم؛ پس سزاوار است که شکرگزار بوده و حداکثر بهره را از هر دو این موهبت‌ها ببریم».

برخلاف مالتوس که چارلز مشکل را تنها در طاعون یا پرهیز از رابطه جنسی می‌دانست نولتون معتقد بود که راه حل خوشایندتری هم برای این مسئله وجود دارد. راه حلش این بود که آنچه او نامش را گذاشته بود «غریز تولیدمثل» می‌تواند الزاماً به تولیدمثل منجر نشود.

جزو نولتون دستورالعمل‌های همه‌فهمی را در اختیار خوانندگان قرار می‌داد. «اگر، درست قبل از اتمام، دست از کار بکشید، در صورتی که دقت کافی به خرج دهید» می‌تواند مؤثر واقع شود یا همین که «قبل از شروع اتصال» یک تکه اسفنج کوچک که یک روبان باریک به آن بسته‌اید را در مهبل قرار دهید کفایت می‌کند. او توصیه می‌کند که اگر هیچ‌کدام از این روش‌ها نظران را جلب نکرد، «بلافاصله بعد از اتصال، محل را با استفاده از سرنگ و با محلولی از سولفات روی، زاج، کربنات پتاسیم و یا هر نمکی که فعل و انفعال شیمیایی روی نطفه ایجاد کند شست‌وشو دهید». نولتون، برای اثبات مجرب بودن این

روش آخر، که اسمش را گذاشته بود «جلوگیری شیمیایی»، گفته بود شهادت می‌دهم که این روش را با آقای متشخصی که قبلاً در بالتیمور زندگی می‌کرد در میان گذاشتم و آن آقا به من گفت که «هیچ شکي در کارآمدی این روش وجود ندارد».

میوه‌های فلسفه یک بار دیگر نولتون را به دردسر قانونی انداخت. زمان زیادی از انتشار اولین چاپ کتاب نگذشته بود که او به استفاده از ادبیات نامناسب متهم و پنجاه دلار جریمه شد. درحالی‌که هنوز پرونده مختومه نشده بود، کیفرخواست دیگری علیه او صادر شد. نولتون، این بار به سه ماه کار با اعمال شاقه محکوم شد. در سال ۱۸۳۴، او را برای سومین بار به دادگاه کشاندند. هیئت‌منصفه در سومین دادرسی و همچنین در اعادۀ دادرسی نتوانست به اجماع برسد.

به‌هرحال ایدۀ خوب روی زمین نمی‌ماند. میوه‌های فلسفه با اقبال عمومی مواجه شد که احتمالاً بخشی از آن برمی‌گشت به کشمکش‌های نولتون با قانون. در اولین دادگاه، یکی از اعضای هیئت‌منصفه به دکتر گفته بود که اگرچه چاره‌ای ندارد جز اینکه او را گناهکار اعلام کند اما «همچنان از کتابت خوشم می‌آید و باید یکی‌اش را ازت بگیرم». طی بیست سال، این جزوه -که روی کاغذ نازک چاپ شده بود و به‌راحتی در جیب عقب جا می‌شد- در ایالات‌متحده به ویرایش نهم رسید. همچنین در بریتانیا هم چاپ شد و برای نزدیک به چهار دهه حدوداً سالی هزار نسخه از آن فروش رفت.

در ادامه، در سال ۱۸۷۷، دو اصلاح‌طلب برجستۀ بریتانیایی، به نام‌های آنی بسانت و چارلز پردلو، با هدف محک‌زدن یکی از قوانین مربوط به اعمال منافی عفت<sup>۳</sup>، تصمیم گرفتند میوه‌های فلسفه را تجدید چاپ کنند. آن‌ها همان‌طور که انتظار می‌رفت دستگیر شدند و دادگاهشان، در گیلدهال لندن، حساسیت‌ها را در سطح ملی برانگیخت. طبق تخمین‌ها، بیست هزار نفر از مردم هر روز بیرون دادگاه تجمع می‌کردند تا روند کار را پیگیری کنند. این دو نفر در دادگاه محکوم شدند اما محکومیتشان در ادامه به دلایل فنی شکسته شد. در همین اثنا، در نتیجۀ آگاهی‌بخشی‌هایی که در فضای بیرون از دادگاه انجام می‌شد، موضوع پیشگیری از بارداری، که تا پیش از آن نمی‌شد درباره‌اش صحبت کرد، پایش به گفت‌وگوهای روزمرۀ مردم باز شد. تا سال ۱۸۸۰، مردم بریتانیا بیش از دویست هزار نسخه از رسالۀ نولتون را روی هوا خریده بودند.

میوه‌های فلسفه با تغییردادن مسیر تاریخ بالاترین اعتباری که می‌توان برای یک جزوه تصور کرد را به دست آورد. مدت کوتاهی پس از اولین انتشار این کتاب، نرخ زادوولد در ایالات‌متحده سیر نزولی‌اش را آغاز کرد و، طی چند دهه بعد از دادگاه بسانت و پردلو، نرخ زادوولد در بریتانیا هم روند مشابهی را در پیش گرفت. هرچند که استخراج علل تأثیرگذار بر روندهای گسترده جمعیت‌شناختی به این سادگی‌ها نیست، اما کتاب نولتون تأثیر بسزایی داشت در گسترش چیزی که یکی از تاریخ‌دان‌ها نامش را گذاشت «خبر خوبی که می‌گوید می‌توان رابطۀ جنسی و تولیدمثل را از هم مجزا کرد». به عبارت دیگر، بچه‌ها به‌جای عواقب کار تبدیل شدند به یک انتخاب.

آنچه در روزگار نولتون یک تصمیم کاملاً نصفه‌ونیمه به حساب می‌آمد امروزه تقریباً به تصمیمی تمام‌عیار تبدیل شده است. ناباروری و مشکلاتی از این دست را که کنار بگذاریم -و به‌رغم تلاش‌های فراوان راش لیمبو و جمهوری‌خواهان سنا- زوج‌های امروزی، لاقل در ایالات‌متحده و سایر کشورهای توسعه‌یافتۀ دنیا، می‌توانند خودشان تعیین کنند که چه تعداد بچه داشته باشند؛ پنج، چهار، سه، دو، یکی یا هیچ. این اواخر چندین کتاب از نقطه‌نظرات مختلف به این تصمیم‌گیری نگاهی انداخته‌اند و به نتایجی غافلگیرکننده -و حتی گاهی هشداردهنده- هم رسیده‌اند.

کریستین اورال، در کتاب چرا بچه‌دار شویم؟: یک مناظرۀ اخلاقی<sup>۴</sup> تلاش کرده تا این تصمیم را به‌طور جدی از نقطه‌نظر اخلاقی تجزیه و تحلیل کند. اورال که در دانشگاه کویینز در اونتاریو فلسفه درس می‌دهد، این نحوه استدلال کردن را رد می‌کند که بچه‌دار شدن موضوعی «طبیعی» است، پس نیازی به توجیه کردن ندارد. او می‌گوید «تمایلات زیادی هستند که ظاهراً از طبیعت زیست‌شناختی ما سرچشمه می‌گیرند اما وظیفۀ خود می‌دانیم که انتخاب کنیم که بر اساس آن‌ها عمل نکنیم». پس اگر قصد بچه‌دار شدن داریم باید برای این کار دلیل داشته باشیم البته مردم برای بچه‌دار شدن دلایلی را ذکر می‌کنند که اورال یک‌به‌یک آن‌ها را از نظر می‌گذراند. این ادعا را در نظر بگیرید که می‌گوید بچه‌دار شدن به نفع خود بچه است. این استدلال ممکن است بدیهی به نظر برسد چون بچه‌ای که از طریق یکی از روش‌های نولتون از نعمت وجود محروم شده است همه‌چیز را از دست داده است. چنین بچه‌ای هرگز نمی‌تواند هیچ‌یک از لذت‌هایی که دنیا پیش رویش قرار می‌دهد را تجربه کند؛ لذت‌هایی مثل بستنی خوردن یا مثلاً دوچرخه‌سواری یا از دید والدین آینده‌نگر، داشتن رابطۀ جنسی.

**وقتی شما می‌پذیرید که باید بچه‌ای بیاورید تا خوشبختی کل را در جهان افزایش دهید از کجا می‌فهمید که چه وقت باید دست از این کار بکشید؟**

اورال این استدلال را به دو دلیل رد می‌کند. اول از همه اینکه، آدمی که وجود نداشته باشد جایگاه اخلاقی هم ندارد (بی‌شمار آدم ناموجود وجود دارند ولی هیچ‌کدامشان شکایتی از چیزی ندارند. غیر از این است؟) دوم اینکه وقتی شما می‌پذیرید که باید بچه‌ای بیاورید تا خوشبختی کل را در جهان افزایش دهید از کجا می‌فهمید که چه وقت باید دست از این کار بکشید؟ بیایید فرض کنیم که وقتی یک بچه بستنی می‌خورد به اندازه یکس مقدار لذت اضافی ایجاد می‌شود. در این حالت، لذت اضافه‌شدۀ حاصل از بستنی خوردن دو کودک می‌شود ۲ یکس، چهار کودک ۴ یکس و الی آخر. خانواده‌ای که هشت فرزند دارد، احتمالاً توانایی مالی‌اش در خرید بستنی نصف خانواده‌ای است که چهار بچه دارد. با این حال، اگر فرض کنیم که این والدین قادر باشند یک کیسه پر از شکلات‌های خوشمزه هم اضافه کنند، هنوز هم خواهیم دید که هرچه این خانواده در جوجه‌کشی پُروپیمان‌تر عمل

کرده باشد، از نقطه نظر خوشبختی کل، خودش (یا لاقل دنیا) را در وضعیت بهتری قرار خواهد داد و، از یک دیدگاه کاملاً فایده‌گرایانه، همه چیز بهتر خواهد شد اگر والدین به تولید انبوهشان ادامه دهند. حالا اگر همین فرایند را به کل دنیا تعمیم دهیم، جهان با آدم‌های بیشتر و بیشتری پُر خواهد شد و در نتیجه تعداد زندگی‌های رضایت‌بخش کمتر و کمتر خواهد شد تا جایی که سرانجام به وضعیتی می‌رسیم که خوشبختی هر فرد به سمت صفر میل خواهد کرد. برای اولین بار فیلسوف بریتانیایی، درک پارفیت، بود که اعلام کرد بچه‌دار شدن به سبک خانواده<sup>۵</sup> در واقع مصداق تعلیق به امر محال<sup>۶</sup> است. مسئله‌ای که او مطرح کرد در محافل دانشگاهی به نام نتیجه‌گیری متناقض<sup>۷</sup> شناخته می‌شود. اورال این طور نتیجه‌گیری می‌کند که «این نوع فایده‌گرایی ساده‌انگارانه درباره اخلاق بچه‌دار شدن اشتباه است». اورال به این نتیجه می‌رسد که استدلال‌های دیگری هم که معمولاً افراد به آن متوسل می‌شوند، از نظر فلسفی به همین اندازه ناکافی هستند. بعضی‌ها برای توجیه تصمیمشان برای بچه‌دار شدن می‌گویند که با این کار اسم و رسم خانوادگی یا خط ژنتیکی‌مان را حفظ می‌کنیم اما اورال سؤال می‌کند که «آیا ترکیب زیست‌شناختی هم افراد آن قدر ارزشمند است که نیاز به حفظ شدن داشته باشد؟». عده‌ای هم می‌گویند این وظیفه شهروندی هر کسی در قبال جامعه است که به بقای جمعیت کمک کند. اورال به اعتراض می‌گوید چنین وظیفه‌ای «زن را به برده‌ای برای زاد و ولد بیشتر تبدیل می‌کند». گروه دیگری هم بر این باورند که آدم باید بچه بیاورد تا در روزگار پیری عصای دستش باشد. اورال می‌نویسد «کسی که بچه می‌آورد به این امید که روزی شاید از لحاظ مالی کمکش کند احتمالاً سخت در اشتباه است».

دلیل آخر هم اینکه خیلی از مردم این موضوع را پیش می‌کشند که پدر و مادر که بشوند خوشبخت خواهند شد. متأسفانه اینجا شواهد عکس این موضوع را نشان می‌دهند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که رضایت از زندگی در افرادی که بچه دارند بالاتر از آن‌هایی نیست که بچه ندارند. تازه آن یکی کف ترازو کمی سنگین‌تر است: بچه‌دارها کمتر شادند. در یک پژوهش که در سال ۲۰۰۴ در ساینس منتشر و به سرعت معروف شد، روان‌شناس برن<sup>۸</sup> جایز<sup>۹</sup> نوبل، دنیل کانمن، از نهصد زن شاغل خواست تا تجربه‌هایشان در یک روز گذشته را ارزیابی کنند. لذتی که این خانم‌ها از زمان صرف‌شده برای نگهداری از بچه‌ها برده بودند کمتر از لذتی بود که از زمان صرف‌شده برای خرید، غذا خوردن، ورزش کردن، تماشای تلویزیون، غذا پختن و صحبت پای تلفن برده بودند. یکی از محدود فعالیت‌هایی که از نظر این خانم‌ها لذتش کمتر از مراقبت از بچه‌ها بود انجام کارهای خانه بود، که آن هم به معنی تمیز کردن ریخت و پاش‌های بچه‌هاست. به هر حال هیچ کدام از این حرف‌ها محلی از اعراب ندارد چراکه اساساً فرزندآوری‌ای که هدفش خیررساندن به پدر و مادر باشد از نظر اخلاقی قابل قبول نیست.

دیوید بناتار، استاد دانشگاه کیپ‌تاون، برای اینکه مشخص کند خانواده<sup>۱۰</sup> ایدئال باید چندنفره باشد، دست به دامن فلسفه شد. او جواب را در قالب عنوان کتابش در اختیار دیگران گذاشت: چه بهتر که هرگز به وجود نمی‌آیدیم: ضرر ناشی از پا نهادن به عرصه<sup>۱۱</sup> حیات<sup>۱۲</sup>. او در تقدیم‌نامه کتابش نوشت: تقدیم می‌کنم به والدینم، «علی‌رغم اینکه باعث شدند به وجود بیایم» و همین‌طور به برادرهایم «که هر چند وجودشان به ضرر خودشان است اما برای بقیه ما فایده<sup>۱۳</sup> بزرگی محسوب می‌شود» (جالب است که تصور کنیم یک گردهمایی خانوادگی با حضور بناتار چطور پیش خواهد رفت). ادعای بناتار بر یک عدم تقارن مهم بنا شده است، عدم تقارنی که به زعم او، آن‌طور که باید و شاید به آن توجه نشده است. دو زوج را در نظر بگیرید، زوج الف و زوج ب. زوج الف جوان، سالم و ثروتمندند. آن‌ها اگر بچه‌دار شوند، می‌توانند از هر چیزی به‌ترینش را برای بچه‌هایشان فراهم کنند: از مدرسه بگیر تا لباس و دستگاه‌های الکترونیکی بازی. حتی در این صورت هم نمی‌توانیم بگوییم که این زوج الف اخلاقاً موظف به فرزندآوری هستند. زوج ب هم به همان اندازه جوان و ثروتمندند اما هر دو آن‌ها به یک بیماری ژنتیکی مبتلا هستند و اگر از هم صاحب فرزندی شوند، آن کودک شدیداً دچار رنج و عذاب خواهد شد. در این مورد با استفاده از منطق بناتار می‌توانیم بگوییم که این زوج اخلاقاً موظف‌اند که بچه نیاورند. مورد الف و ب نشان می‌دهد که نگاه ما به لذت و درد با هم متفاوت است. ما لذتی که به واسطه<sup>۱۴</sup> نبودن تجربه نشود را ضرر به حساب نمی‌آوریم. در حالی که رنجی که از آن جلوگیری کرده‌ایم امری مطلوب می‌دانیم حتی اگر مخاطبش بچه‌ای باشد که وجود ندارد و آنچه درباره<sup>۱۵</sup> الف و ب صادق است درباره<sup>۱۶</sup> هم افراد صدق می‌کند. حتی بهترین حالت تمام زندگی‌های ممکن ترکیبی خواهد بود از لذت و درد. اگر قید این لذت زده شده بود -یعنی از ابتدا زندگی‌ای ایجاد نشده بود- هیچ کس وضعیتی بدتر از چیزی که الان دارد نداشت اما الان دنیا در آن وضعیت بدتر قرار دارد فقط به دلیل رنجی که بی‌دلیل به آن اضافه شده است. بناتار می‌نویسد «یکی از نتایج ضمنی استدلال من این است که اگر یک زندگی تماماً از خوبی‌ها پر شده باشد و تنها مقدار ناچیزی از بدی را شامل شود -یک زندگی به‌غایت سعادتمند که تنها ناخالصی‌اش یک سر سوزن درد است- باز هم بدتر از زندگی نکردن است».

حتی بهترین حالت تمام زندگی‌های ممکن ترکیبی خواهد بود از لذت و درد. هرآنکه امروز زنده است از نسل انبوه آدم‌هایی است که اهل تولیدمثل بوده‌اند.

البته او اذعان می‌کند که بسیاری از خوانندگان سختشان خواهد بود که چنین «ادعای عمیقاً ناخوشایندی» را بپذیرند. این دسته از خوانندگان خواهند گفت که آن‌ها وجودداشتن خودشان را به چشم موهبت می‌بینند و همین موضوع درباره<sup>۱۷</sup> بچه‌هایشان هم صادق خواهد بود. اما با این حرف فقط دارند خودشان را دست می‌اندازند البته تعجبی هم ندارد. هرآنکه امروز زنده است از نسل انبوه آدم‌هایی است که اهل تولیدمثل بوده‌اند. منظور اینکه تکامل هم سوگیری مثبت<sup>۱۸</sup> نهفته در ژنتیک را ترجیح می‌دهد. بناتار اشاره می‌کند: «آن‌هایی که باورهای تقویت‌کننده‌ای درباره<sup>۱۹</sup> تولیدمثل دارند احتمال بیشتری دارد که صفات متمایل به چنین باورهایی را تکثیر و به نسل بعد منتقل نمایند».

نکته اینجاست که منطق بناتار به چیزی منجر خواهد شد که می‌توان نامش را «سرانجام نهایی»<sup>۲۰</sup> گذاشت. اگر هم ما ضرر و

زبان بچه‌دار شدن را ببینیم و دست از این کار برداریم، طرف مدت یک قرن یا چیزی در همین حدود، جمعیت جهان به صفر خواهد رسید البته اگر به بناتار باشد، از خدایش است که این نتیجه حاصل شود. او می‌نویسد «انسان‌ها این وجه تمایز نامیمون را با بقیه موجودات دارند که مخرب‌ترین و زیان‌بارترین گونه بر روی زمین هستند. میزان رنجی که در جهان وجود دارد به‌طور جدی کاهش خواهد یافت اگر ما انسان‌ها دیگر در آن نباشیم». فرهنگ‌هایی که آگاهی بیشتری نسبت به ابعاد غم‌انگیز وجود داشته‌اند از مدت‌ها پیش نیم‌نگاهی به این واقعیت انداخته‌اند. عنوان کتاب بناتار اشاره دارد به بندی از نمایشنامه ادیپ در کلونوس اثر سوفوکل آنجا که همسرایی می‌خوانند:

هرگز به دنیا نیامدن، در نهایت، بهترین چیز است  
اما چون به این جهان یا نهادی،  
هرچه زودتر به مکانی که از آن آمده‌ای بازگرد

این عنوان همچنین به یک ضرب‌المثل قدیمی یهودی اشاره دارد: «زندگی بسیار هولناک است، بهتر این بود که اصلاً متولد نمی‌شدیم. چه کسی تا این حد خوش‌شانس است؟ نه یکی از صد هزار».

برایان کاپلان هم، همچون اورال و بناتار، معتقد است که مردم باید درباره تصمیمشان به بچه‌دار شدن جدی‌تر فکر کنند. کاپلان برای اینکه موضوع را کمی روشن‌تر کند از یک رشته دانشگاهی - در این مورد، رشته اقتصاد - کمک گرفته است که نتیجه‌اش شد کتاب دلایلی خودخواهانه برای فرزندآوری بیشتر: چرا والدینی عالی بودن بیش از آنچه فکرش را می‌کنید تفریح است تا کار <sup>11</sup>

طبق گفته کاپلان، استاد دانشگاه جورج میسون، اشتباه بزرگی که پدر و مادرها (یا پدر و مادرهای آینده) مرتکب می‌شوند این است که بیش از حد به زمان حال بها می‌دهند. خیلی‌ها این اشتباه را می‌کنند. افراد شاغل در دهه بیست سالگی و سی سالگی‌شان آن قدر که لازم است برای دوران یازدهنشتگی پس‌انداز نمی‌کنند، چرا که به نظرشان می‌آید حالا حالا وقت داریم. سپس دهه شصت سالگی از راه می‌رسد و آرزو می‌کنند که ای کاش کمتر پول بالای ماشین شاسی‌بلند و تلویزیون اچ‌دی داده بودند و بیشتر روی طرح ۴۰۱ (کی‌شان)<sup>۱۲</sup> سرمایه‌گذاری می‌کردند. به گفته او، زن و شوهرها، به جای اینکه تنها به این فکر کنند که الان چقدر بچه می‌خواهند، الان که کارهای بهتری از درست کردن شیرخشک سیمیلک در مایکروویو برای انجام دادن دارند، باید ببینند وقتی سنشان بالا رفت و تنها شدند و کارشان شد تماشای برنامه «دوبو»، آن موقع دلشان می‌خواهد چقدر بچه دوروبرشان باشد. توصیه کاپلان این است که از چیزی استفاده کنید که او نامش را قانون «میانگین گرفتن» گذاشته است:

فرض کنید الان سی‌ساله‌اید. خودخواهی‌تان را می‌گذارید وسط و نتیجه می‌گیرید که خوشایندترین حالت برای یک آدم سی‌ساله داشتن فقط یک بچه است. چهل‌ساله که شدید، عدد بهینه برای تعداد بچه‌ها به دو افزایش پیدا می‌کند: چون بچه‌ها از مستقل شدن استقبال می‌کنند و شما هم وقت آزادتان بیشتر می‌شود. وقتی به دهه پنجاه سالگی رسیدید، هم بچه‌ها دیگر رفته‌اند پی کار و زندگی خودشان. آیا، در آن برهه از زمان، جذاب نخواهد بود اگر چهار بچه می‌داشتید که نوبتی به خانه‌تان سر می‌زدند؟ دست آخر وقتی دهه شصت سالگی را رد کردید و آماده شدید برای بازنشتگی، کلی وقت آزاد خواهید داشت برای سروکله زدن با نوه‌ها. پس داشتن پنج بچه محکم کاری خوبی خواهد بود برای پیشگیری از خطر بی‌نوگی. کاپلان دست به محاسبات ریاضیاتی می‌زند و محاسبه می‌کند که در این مورد «بهترین تعداد بچه برابر است با سه». به گفته کاپلان، هرچند این عدد ممکن است از خانواده‌ای به خانواده دیگر متفاوت باشد، ولی روش محاسبه برای همه یکسان است. بچه تا وقتی که کوچک است بلای جان پدر و مادر است. بچه‌های کوچک به مقدار زیادی مراقبت نیاز دارند، آن هم درست زمانی که والدینشان احتمالاً سخت درگیر این هستند که جای پایشان را در مسیر شغلی‌شان محکم کنند. در نتیجه، بیشتر افراد دست از تولید بچه می‌کشند تا وقتی که، بعد از گذشت مدت زمانی طولانی، درآمدشان به عددی برسد که منفعت شخصی‌شان را به حداکثر برساند. کاپلان می‌نویسد «احساسات نوعی والدین وقتی با آینده‌نگری زیاد همراه می‌شود، نسبت به زمانی که با آینده‌نگری متوسط همراه است، منجر به تعداد بیشتری بچه خواهد شد» (متأسفانه کاپلان توضیح نداده که اگر، طبق محاسبات، تعداد ایدئال بچه‌هایمان عدد اعشاری درآمد چه کنیم).

وقتی درباره تعداد اعضای خانواده‌مان تصمیم‌گیری می‌کنیم، درواقع هرکدام از ما در حد بضاعت خودمان داریم تعیین می‌کنیم که دنیای آینده قرار است چگونه باشد.

کاپلان اذعان می‌کند که هستند کسانی که وقتی می‌بینند در حال حاضر وقت و منابع کافی ندارند، از آوردن بچه‌های بیشتر (یا از آوردن همان اولی) احساس عذاب وجدان می‌کنند. آیا بهتر نیست یک یا دو بچه داشته باشیم با تربیتی تروتمیز تا سه یا چهار تا داشته باشیم با تربیتی کروکئیف؟ طبق گفته‌های کاپلان، خبر خوبی برایتان دارم: خیالتان راحت، اصلاً به این چیزها نیست. او به گستره‌ای از مطالعات مربوط به دوقلوها و فرزندخواندگی استناد می‌کند و نشانمان می‌دهد که در تعیین صفات شخصیتی مختلف کودک، از سلامت و هوش گرفته تا احتمال زندان رفتن، ژنتیک به والدگری می‌چربد. نیازی نیست سبب‌زمینی سرخ‌کرده‌هایی که بچه می‌خورد را بشمارید یا تا دم کلاس موسیقی برسانید یا یادش دهید که نباید پایش به خلاف و جنایت باز شود. مادامی که «در گنج حیشش نکنید»، بچه دُرستی خواهد بود، یا نخواهد بود؛ بسته به مورد.

والدینی که متوجه شوند سخت‌کوشی‌شان چه تأثیر ناچیزی دارد دست از تلاش اضافی بخواهند داشت. این کار در عمل



می‌تواند هزینه‌ی فرزندآوری را کاهش دهد و، بر اساس منطق بازاری، تمایل به آن را افزایش دهد. کاپلان می‌نویسد «اگر بچه‌ها را محصول در نظر بگیریم، منطق مصرف‌کننده حکم می‌کند: تا جایی که معامله شیرین‌تر می‌شود، به خرید کردن ادامه بده». حداقل فایده‌ی این کار این است که هرچه بچه بیشتر باشد جهان مصرف‌کنندگان و نیروی کار بیشتری در اختیار خواهد داشت: «خیلی‌ها خیال می‌کنند، در اقتصاد آینده که مبتنی بر فناوری پیشرفته است، جایی برای کارکنان غیرماهر وجود نخواهد داشت. اما بالاخره یک نفر باید باشد که کارهای آن‌ها را انجام دهد».

به توصیه‌های بچه‌داری بناتار اگر عمل کنیم، نسل بشر منقرض خواهد شد. با کاپلان از آن‌ور بوم می‌افتیم: یعنی می‌رسیم به انفجار بی‌پایان جمعیت. خود کاپلان این را یکی از مزایای طرحش می‌داند: «آدم‌های بیشتر یعنی ایده‌های بیشتر، ایده‌ها هم سوخت لازم برای پیشرفت‌اند». در کتابی که پُر از اظهارنظرهای سرخوشانه است، این یکی احتمالاً خوش‌بینانه‌ترین ادعایش محسوب می‌شود، یا اگر خوشحالتان می‌کند می‌توانیم بگوییم دیوانه‌کننده‌ترین ادعا.

برگردیم به کتاب میوه‌های فلسفه. نولتون، با استفاده از ریاضیات اول دبستان، مشکل رشد پایدار جمعیت را توضیح داد. او گفت تصور کنید اگر جمعیت جهان همین‌طور «بدون جلوگیری» افزایش پیدا کند، تعداد آدم‌های روی زمین -که در آن زمان حدود ۱ میلیارد نفر بود- تا کجا پیش خواهد رفت. اگر همین‌طور ادامه دهیم، تا دهه‌ی ۱۹۳۰، این عدد به ۸ میلیارد و یک قرن بعد از آن به ۶۴ میلیارد نفر خواهد رسید.

امروزه انتظار می‌رود که جمعیت جهان حوالی سال ۲۰۲۵ به عدد ۸ میلیارد نفر برسد، یعنی چیزی حدود ۹۵ سال دیرتر از آنچه نولتون پیش‌بینی کرده بود. اینکه ممکن است جمعیت جهان، بی‌آنکه عواقب وحشتناکی گریبانمان را بگیرد، به ۶۴ میلیارد نفر برسد با هیچ عقل سلیمی جور در نمی‌آید، مگر عقل تعداد انگشت‌شماری از اقتصاددان‌ها.

تصمیم درباره‌ی بچه‌دار شدن یا آوردن یک بچه دیگر یا باز هم یکی دیگر، به نظر، یک تصمیم شخصی می‌آید: انتخاب اینکه الان حاضرید در کوتاه‌مدت چه تعداد پوشک عوض کنید تا در عوض در آینده امیدوار باشید چه تعداد کارت تیریک روز مادر گیرتان بیاید. اما اینکه بچه‌آوردن را فقط در همین چیزها ببینیم، همان‌طور که کاپلان در عنوان کتابش می‌گوید، خودخواهانه است. جدای از نظری که درباره‌ی نتیجه‌گیری‌های اورال و بناتار دارید سخت است که با تأکید آن‌ها روی این مسئله که بچه‌دار شدن تصمیمی اخلاقی است مخالفت کنید. وقتی درباره‌ی تعداد اعضای خانواده‌مان تصمیم‌گیری می‌کنیم، درواقع هرکدام از ما در حد بضاعت خودمان داریم تعیین می‌کنیم که دنیای آینده قرار است چطور جایی باشد و یادم‌ان نرود که این کار را فقط برای خودمان یا بچه‌های خودمان انجام نمی‌دهیم؛ این کارمان روی هم بچه‌های هم دیگر انسان‌ها تأثیر خواهد گذاشت.

#### پی‌نوشت‌ها:

- این مطلب را الیزابت کولبرت نوشته و در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۱۲ با عنوان «Kids Against Case The» در وب‌سایت [www.kidsagainstcase.com](#) منتشر شده است.
- الیزابت کولبرت (Kolbert Elizabeth) از سال ۱۹۹۹ برای نیویورکر می‌نویسد. او نویسنده کتاب [The Invention of Solitude](#): [www.kolbert.com](#) است که در سال ۲۰۱۵ برنده جایزه پولیتزر در بخش غیرداستانی شد.

[1] Fruits of Philosophy: The Private Companion of Young Married People, by a Physician

[2] agnosticism

[3] obscenity statute

[4] Why Have Children?: The Ethical Debate

[5] Duggar Family: داد اجازه باید بارداری کنترل جای به معتقدند و دارند فرزند ۱۹ که آمریکا در معروف خانواده یک

خداوند تعداد فرزندان ما را تعیین کند.

یک برنامه پرطرفدار به نام «۱۹ بچه و ادامه هم دارد» (Counting and ۱۹ Kids) سال‌ها از تلویزیون پخش می‌شد و به ابعاد مختلف زندگی این خانواده می‌پرداخت [مترجم].

رد کردن برای و منطق در است اصطلاحی (پوچی حد تا کاستن: لغت در) محال امر به تعلیق: Reductio ad absurdum [6] گزاره‌ای استفاده می‌شود که هرچند به نظر می‌رسد درست یا بدیهی است اما، اگر آن را تعمیم یا ادامه دهیم، درنهایت به تناقض یا پوچی می‌رسیم [مترجم].

[7] Repugnant Conclusion

[8] Better Never to Have Been: The Harm of Coming Into Existence

[9] Pollyannaism

[10] Conclusive Conclusion

[11] Selfish Reasons to Have More Kids: Why Being a Great Parent Is Less Work and More Fun Than You Think

کارکنان حقوق از مبلغی ماه هر آن طی و شودمی اجرا آمریکایی‌های شرکت از بسیاری در که است طرحی: ۴۰۱ (k) [12] کسر شده و درعوض، در انتهای خدمت، کارکنان از مزایایی چون حقوق بازنشستگی یا مشارکت در سود سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده بهره‌مند می‌شوند [مترجم].

منبع | ترجمان

ترجمه: بابک حافظی

برچسب‌ها: [جمعیت](#) [1]

[فرهنگ](#) [2]